

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در مباحث مربوط به عالم برزخ است؛ مطالبی را قبلاً عرض کردیم و بیان شد که وقتی انسان از این دنیا رحلت می‌کند روحش در عالم دیگری و در قالب مثالی، قالبی شبیه همین بدن دنیوی قرار می‌گیرد و حیات دارد، درک دارد، دیدن، شنیدن و خوردن دارد منتهی به نحو خاص خودش. این از آیات و روایات استفاده می‌شود که بحث ما در این آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» است که گفتیم این مطلب از این آیه به خوبی استفاده می‌شود.

یک نکته‌ای را قبلاً عرض کردیم و گفتیم حتی از «عند ربهم یرزقون» استفاده می‌شود در آن عالم اینها عبادت هم دارند. عبادت را گفتیم مختص به عالم دنیا نیست بلکه در آن عالم هم عبادت دارند. حالا یک مؤیدی به ذهنم رسیده که این آیه شریفه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» که ما جن و انس را خلق نکردیم مگر برای عبادت خدا، این هم اطلاق دارد «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» یعنی خلقت اینها برای عبادت خداست، حالا در بعضی از تفاسیر ليعرفون دارد، معرفت خداست، اما این عبادت و معرفت منحصر به دنیا نیست، نمی‌توانیم بگوئیم این منحصر به دنیا است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» یعنی «لِيَعْبُدُونِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» خلقت اینها برای این است. آن وقت می‌شود گفت شامل عالم برزخ هم می‌شود، اطلاق این آیه شریفه کاملاً ظهور روشنی دارد که حتی در عالم برزخ هم هست، نمی‌گوید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ فِي الدُّنْيَا» نه! یعنی در دنیا عبادت، در برزخ و آخرت هم عبادت. در دنیا يعرفون، در برزخ هم يعرفون، در آخرت هم يعرفون. از اطلاق این آیه می‌شود این را استفاده کرد.

قبلاً عرض کردیم عبادت در این دنیا تحت عنوان تکلیف است، عبادت در برزخ (و در آخرت) تحت عنوان رزق است، یعنی آنجا یک رزقی است که نظیر اینها می‌شود که اختیاری است و تکلیفی و اجباری هم نیست، اما معرفت اینها به خدا در آنجا بیشتر می‌شود و خدا را عبادت می‌کنند.

نکته‌ی دوم اینکه گفتیم در عالم برزخ روح در یک قالب مثالی قرار می‌گیرد که این قالب مثالی، مثلاً یک جسم لطیف است که از عوارض و ماده دور است و شبیه همین جسم دنیوی است، یعنی نه کاملاً عنوان مجرد محض را دارد و نه مادی محض است که از آن تعبیر می‌کنند به مجرد برزخی. با یک سؤالی که غالباً مردم هم دارند (البته در روایات هم آمده) این است که ما شیعه و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) معتقدیم که هر مؤمنی که از دنیا می‌رود وجود مبارک پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و ائمه اطهار (ع) بر بالین او حاضر می‌شوند که روایاتش را قبلاً خواندیم. آن وقت این سؤال مطرح بود که اگر در زمان واحد ده هزار شیعه از دنیا می‌روند، چطور می‌شود در زمان واحد اینها بر بالین همه حضور پیدا می‌کنند؟

جوابش همین است: یکی از فرق‌های قالب مثالی و قالب جسمی دنیوی همین است که این روح در این جسم دنیوی محدود است و نمی‌تواند همه جا باشد، یک جا هست، در زمان واحد دو جا نمی‌تواند باشد، اما قالب مثالی با این جسم دنیوی فرقی در همین است که قالب مثالی در زمان واحد می‌تواند صد تا باشد، این ممکن است و شاهد این مسئله هم همین مسئله رؤیت در خواب است. شما ببینید یک وقتی پنج نفر با هم می‌گویند ما دیشب خواب زید را دیدیم، همه خواب زید را دیدند، زید که یکی بوده، چطور هم در خواب این بوده و هم در بقیه! به این معناست که قالب‌های مثالی می‌تواند متعدد و مختلف باشد و هیچ اشکالی ندارد و این نکته را خود مرحوم مجلسی علیه الرحمه در جلد ششم بحار صفحه 271 فرموده‌اند که مضمون کلامشان همین است؛ حالا چون مربوط به پیامبر و ائمه معصومین (ع) است می‌فرمایند افرادی که دارای نفوس قویّه‌اند دارای قالب‌های مثالی متعدد هستند، نفوس ضعیفه از این عالم که می‌روند یک قالب مثالی بیشتر ندارند، اما افرادی که دارای نفوس قویّه هستند دارای قالب‌های مثالی متعدد هستند و بعد مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید روایاتی که دلالت دارد در هنگام احتضار، ائمه اطهار (ع) بر بالین مؤمن و شیعه می‌آیند، با همین بیان باید توجیه شود.

راجع به این قالب مثالی یک نظریه‌ی دیگری هم وجود دارد که حالا اگر این را هم طرح کنیم خوب است، بعضی‌ها می‌گویند اساساً در همین عالم، در باطن هر کسی این قالب مثالی وجود دارد. یعنی این اختصاص به عالم موت و برزخ ندارد، گفته‌اند در همین عالم در باطن هر انسانی قالب مثالی وجود دارد، آن وقت شاهدشان این است که می‌گویند وقتی یک بچه‌ای را هیپنوتیزم می‌کنند که (همان خواب مغناطیسی را می‌گویند)، روح این بچه می‌رود به هر جایی که آن خواب‌کننده اراده کند، می‌گوید الآن برو تهران، برو خانه‌ی برادرت و ببین چه کسی در آن خانه است؟ جسم بچه اینجاست ولی خود بچه با روح خودش حرکت می‌کند و می‌رود، یا انسان خودش در عالم خواب می‌بیند که رفت مکه، همین قالب مثالی انسان است، چطور شده که به آنجا رفته، عبادت کرده، طواف کرده، همه اینها با قالب مثالی است، در این مثال نوم و نوم مغناطیسی، این بچه که قالب مثالی او است از درون او بیرون می‌آید و در این طرف و آن طرف سیر می‌کند.

بالتر از این؛ برخی مدّعی‌اند که افرادی که دارای نفوس قویّه هستند اینها بدون اینکه مسئله خواب هم مطرح باشد روح خودشان را تخلیه می‌کنند، اینها گفته‌اند و بعضی هم ادعا دارند که قدرت بر تخلیه روح دارند، روح خودشان را از جسم خودشان موقتاً تخلیه می‌کنند، دو مرتبه برمی‌گردانند، موقتاً که تخلیه می‌کنند باز در همین قالب مثالی قرار می‌گیرد، اینها نکاتی است که در مورد این قالب مثالی مطرح است. علی‌ایّ حال بسیاری از مطالب روح؛ مثلاً در باب احضار ارواح می‌گویند چطور کسی که از دنیا رفته را الآن شما به همان قیافه دنیوی می‌بینی و با او صحبت می‌کنی، جوابش این است که این به عنوان قالب مثالی احضار می‌شود و الا به عنوان جسم مادی دنیوی امکان ندارد، بسیاری از این مطالب با این عنوان قالب مثالی جوابش داده می‌شود و حقیقت در آن روشن می‌شود.

دیروز یک مقداری اشاره به مسئله تناسخ شد، عرض کردیم که بعضی‌ها گفته‌اند اگر بگوئیم روح از این جسم بیرون می‌رود در عالم برزخ، حالا طبق قول سنی‌ها در جوف طیر قرار می‌گیرد یا طبق قول ما در یک قالبی مثل قالب دنیا قرار می‌گیرد، این مستلزم تناسخ است و تناسخ را در جای خودش گفتند محال است. جواب اجمالی که دیروز دادیم در کلمات شیخ بهایی و دیگران هم آمده که تناسخ در جایی است که روح وقتی از این بدن منتقل می‌شود به یک بدنی در همین دنیا، به یک قالبی در همین دنیا داخل بشود. اولاً تناسخ از ماده نسخ است، نسخ یعنی چه؟ راغب در مفردات می‌گوید نسخ «اضالة الشيء بشيء يتعاقب» اگر یک شیئی برود و جایش یک شیئی دیگری بیاید، نور خورشید می‌رود و به جایش شب می‌آید، شب می‌رود و به جایش روز می‌آید، جوانی می‌رود و به جایش پیری می‌آید، این را می‌گویند نسخ. آن وقت آنچه که از تناسخ مراد است این است که نفس انسان از این جسم ظاهری انتقال پیدا کند به یک جسم دیگر و به یک قالب دیگر.

برای تناسخ انواع و اقسامی را ذکر کردند؛ نوع اولش «انتقال نفس الإنسانية من النشئة الأولى إلى النشأة الآخرة که خود این یک نوع انتقال است، نفس انسان از این دنیا به دنیای دیگر منتقل می‌شود، نوع دوم «انتقال النفس من مرتبة إلى مرتبة أفضل» همان تکاملی که نفس انسان در این عالم پیدا می‌کند، هر روزی و هر سالی نفس انسان یک حقیقت دیگری با سال گذشته‌اش پیدا می‌کند. همین که بچه نوجوان می‌شود، بعد جوان و بعد هم پیر می‌شود، دائماً حالت‌ها فرق پیدا می‌کند. قسم سوم «انتقال النفس بعد خروجها عن هذه الدني» آن تناسخ مصطلح که محل نزاع است همین قسم سوم است؛ یعنی بعد از اینکه از این دنیا خارج شد، تناسخی‌ها می‌گویند این نفس انسان دو مرتبه در یک نطفه یا جنین انسانی قرار می‌گیرد که به آن تناسخ مصطلح می‌گویند.

آنهایی که منکر معادند، که یکی از بحث‌های مهم همین تناسخ است، چون کسانی که قائل‌اند به اینکه قیامت نیست، از این طرف روح را هم نمی‌توانند منکر شوند، انسان دو بُعد دارد: جسم و روح. منکرین معاد به مسئله‌ی تناسخ پناه بردند، می‌گوئیم وقتی این انسان مُرد، اگر شما می‌گوئید قیامت وجود ندارد، روحش به کجا می‌رود؟ می‌گویند این روح برمی‌گردد به همین عالم دنیا، دوباره در یک جنین انسانی قرار می‌گیرد و می‌گویند اگر در این مدتی که در این دنیا کار خوب کرده باشد، وقتی برگشت دو مرتبه به یک جنین دیگر آن هم کارهای خوب انجام می‌دهد، اگر کار بدی کرده باشد، کارهای بد را انجام می‌دهد.

در باب تناسخ مصطلح؛ سه قسم وجود دارد که حالا باز در میان این سه قسم، قسم اول و دوم از همه مهم‌تر است، یک قسم تناسخ نامحدود و مطلق داریم، تناسخ نامحدود و مطلق یعنی نفس انسان از این بدن خارج می‌شود و داخل در یک بدن دیگر می‌شود، او از دنیا می‌رود و داخل در بدن سوم می‌شود، باز هم از دنیا می‌رود داخل در بدن چهارم می‌شود و همینطور استمرار پیدا می‌کند، در شرح حکمت الإشراف این عبارت را آوردند «ومن القدمات من يقول بعدم تجرد جميع النفوس بعد المفارقة» گروهی از قداما قائلند به اینکه نفوس بعد از مفارقت از این بدن تجرد پیدا نمی‌کند، «فإنهم يزعمون أن النفوس جرمية دائمة الانتقال في الحيوانات» این نفوس به حیوانات می‌رود در حیوانات دیگر، و بعد می‌گوید «وهؤلاء أضعف الحكماء» ضعیف‌ترین فلاسفه هستند. صاحب شرح حکمت الإشراف اشکال می‌کند می‌گوید این چه حرفی است که شما حکما زدید که این نفس انسانی بعد داخل در یک حیوان می‌شود در حالی که عنایت خدا و سنت الهی این است که همه این موجودات به کمال برسند و کمالش به این نیست که بعد از اینکه از این عالم رحلت کرد روحش داخل در یک حیوان قرار بگیرد، این را می‌گویند تناسخ نامحدود و مطلق.

اما گروه دومی از فلاسفه هستند که قائل به تناسخ محدود هستند یا تناسخ نزولی؛ اینها می‌گویند نفوس بشر در این عالم دو قسم است، یک قسم آنهایی هستند که نفوس قوی‌ه‌اند که وقتی از این بدن خارج می‌شود، هنگام مُردن اینقدر اینها قوی هستند که دیگر به این عالم برنمی‌گردند. در حکمت عملی و حکمت علمی اینقدر اینها قوی شدند که به این نشئه برنمی‌گردند، بلکه به مجردات و مفارقات ملحق می‌شوند، چون به کمال مطلوبشان رسیدند دیگر به این عالم برنمی‌گردند، اما می‌گویند گروه دوم نفوسی هستند که حضی از کمال (در این دنیا) نبردند الا یک مقدار کم، اینها دوباره باید به این عالم برگردند تا مجدداً رشد کنند.

در همین کتاب شرح حکمت الإشراف می‌گوید «و أما الحكماء الأوائل» اولی‌های از حکما «كهرمس انباذقلس فيثاغورس» مثل افرادی که چقدر در هندسه و ریاضی آدم‌های نابغه‌ای بودند «سقراط» «أفلاطون و غیرهم من حکماء اليونان» حکمای

مصر، فارس، هند و چین، «هم القائلون بتجرد النفوس الكاملة بعد المفارقة البدنية» اینها می‌گویند انسان‌ها در این دنیا دو دسته‌اند؛ يك دسته‌شان نفوس كامله دارند كه وقتي از اين عالم نفس‌شان می‌رود ملحق به مجردات می‌شود، اما گروه دوم آنهایی هستند كه نفس ناقصي دارند، «فإنهم لا يتجردون بالكلية بل تتناسخ أرواحهم في أبدان الحيوانات الصامتة بحسب الهیئات الرديئة التي لهم» اینها نفوس رديئه‌اي بودند كه خدا اینها را می‌برد در حیوانات صامتة، به خاطر آن اخلاق رذیله‌اي كه در دنیا داشتند، منتقل به آنها می‌شود.

پس قول به تناسخ، آن هم تناسخ محدود، حالا تناسخ نامحدود خیلی قائل ندارد و يك عده‌ي قليل العلم و ضعيف العلمي قائل شدند، اما تناسخ محدود و تناسخ نزولي یعنی روح از بدن خارج شود و تنزل كند و داخل در يك حیوان بشود، بزرگانی از فلاسفه مثل سقراط و افلاطون و حکمای یونان قائل شدند، اما این هم در حکمت اسلامی ابطال شده، در حکمت اسلامی بیان می‌کنند؛ اولاً براهینی كه برای معاد می‌آورند همان براهین استحاله تناسخ را اثبات می‌کند، این اولاً. ثانیاً این نفس كه در این بدن هست روي قول به تناسخ باید در يك زمانی از این بدن بیاید و به بدن دیگری برود. اگر بگوئیم این نفس يك عرض است، همه در فلسفه خواندند كه عرض محتاج به موضوع است و اصلاً عرض بدون موضوع معنا ندارد و امکان ندارد، اگر این نفس بخواهد روي قول به تناسخ از این بدن خارج شود و داخل در بدن حیوانی شود، يلزم كه در يك زمانی این نفس بلا موضوع باشد «وهذا محال» يلزم كه بگوئیم این عرض غیر متقوم به موضوع باشد، در جای خودش اثبات شده كه عرض غیر متقوم به موضوع نیست.

نکته‌ي دیگر كه در همین شرح حكمت الإشراق است این است كه شما با آن سنت الهیه می‌خواهید چكار كنید؟ سنت الهیه این است كه هر نفسی را به كمال برساند، اگر يك نفسی از این قالب انسانی خارج شود و در يك قالب حیوانی قرار بگیرد چه زمانی به كمال می‌رسد؟ اصلاً نفس در این قالب انسانی است كه فقط قابلیت رسیدن به كمال دارد، اما اگر در قالب‌های دیگر داخل شود این قابلیت رسیدن به كمال را ندارد.

حالا اگر بنا باشد این روح دوباره در بدن يك حیوان قرار بگیرد امکان ندارد. پس سه دلیل مهم در بطلان تناسخ در ذهن شریف‌تان باشد؛ یکی خود ادله معاد كه دلیل خیلی روشنی است كه يك زمانی باید این انسان با همین بدن دنیوی‌اش محشور شود، با همین بدن جسمانی و روح دوباره به همین بدن جسمانی بیاید. نمی‌شود بگوئیم این روح برود در يك حیوانی و یا در يك انسان دیگر و از آن هم برود در يك انسان دیگر و این مزخرفاتی كه گفته‌اند.

ثانیاً اگر بخواهیم این را بگوئیم، لازمه‌اش این است كه عرض بلا موضوع باشد.

ثالثاً این برخلاف سنت الهی است كه خدای تبارك و تعالی بخواهد هر موجودی را به كمال برساند.

این بحث تناسخ يك بحث بسیار مهمی است كه در فلسفه مطرح می‌شود و مع الأسف بزرگانی از فلاسفه مثل سقراط و افلاطون و فیثاغورس و ... كه نوابغ علمی بودند و هستند قائلند، اما این برخلاف این سه دلیلی است كه عرض كردیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين